

فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم شماره ۳۰، پاییز ۱۳۸۹

شاخص‌ها و کارکرد سیاست خارجی تعامل ضد نظام سلطه

دکتر ابراهیم متقی^۱

تاریخ ارائه: ۱۹/۸/۲۰

تاریخ تصویب: ۱۹/۹/۲۹

چکیده

تاکنون رویکردهای گوناگونی درباره جهت‌گیری و نقش ملی سیاست خارجی ایران ارائه شده است. برخی دیدگاه‌ها از «قالب‌های گفتمانی»، بهره گرفته‌اند. از سوی دیگر، نگرشی درباره فرایندها، «جهت‌گیری» و «نقش ملی» سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه شده که دارای رویکرد متفاوتی در مقایسه با رهیافت‌های گفتمانی می‌باشد. در این بین، می‌توان رهیافت جدیدی را مورد ملاحظه قرار داد که از یکسو بر تعامل‌گرایی سیاست خارجی ایران تأکید داشته و از سوی دیگر، بر جلوه‌هایی از مقاومت در برابر تهدیدهای راهبردی توجه دارد. شاخص‌های تعامل‌گرایی ضدنظام سلطه، به عنوان نشانه‌هایی از جهت‌گیری و نقش ملی سیاست خارجی ایران محسوب می‌شود. در این مقاله تلاش می‌شود تا برون‌دادهای سیاست خارجی ج.ا. ایران در قالب رهیافت سازه‌نگاری و مکتب‌رهایی تبیین گردد. پرسش اصلی مقاله مربوط به چگونگی نقش ملی و جهت‌گیری در سیاست خارجی ایران است. فرضیه این مقاله بر جلوه‌هایی از تعامل‌گرایی با نیروهای سازنده و مقاومت در برابر بازیگران تهدیدکننده تأکید دارد.

واژگان کلیدی: امنیت، تعامل‌گرایی، نظام سلطه، سیاست خارجی، نقش ملی، مقاومت.

مقدمه

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان واکنشی نسبت به الگوهای رفتاری جهان غرب دانست. رهبران سیاسی انقلاب بر این اعتقاد بودند که کشورهای غربی براساس الگوهای رفتاری خود، هرگونه انسجام و همبستگی هویتی را از کشورهای اسلامی زدوده‌اند. بنابراین لازم است تا نظام سیاسی بر ساختاری شکل گیرد که بتواند از هویت اسلامی دفاع نماید و جلوه‌هایی از مقاومت در برابر تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی را بازتولید نماید.

به این ترتیب، اسلام‌گرایی به‌عنوان آموزه اجتناب‌ناپذیر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. هر گفتمان سیاست خارجی، بر جلوه‌هایی از اسلام‌گرایی تأکید دارد. به عبارت دیگر، تلاش برای تأمین و تحقق هویت اسلامی را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین آموزه سیاست خارجی ایران در دوران پس از انقلاب اسلامی دانست. بر مبنای چنین رهیافتی، اسلام‌گرایی به‌عنوان آموزه‌ای محسوب می‌شود که می‌تواند همبستگی و انسجام در ساختار اجتماعی ایران را به وجود آورده و زمینه‌های هویت‌سازی در جهان اسلام را پیگیری نماید.

بهره‌گیری از چنین رهیافتی، جلوه‌هایی از همبستگی، انسجام و اعتماد به نفس در جهان اسلام را ایجاد خواهد نمود. مؤلفه‌های یاد شده براساس رهیافت‌های فرائضی در روابط بین‌الملل، دارای شاخص‌ها و نشانه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک، هویتی و راهبردی خواهد بود. پیوند این مؤلفه‌ها می‌تواند زمینه‌های اجتماعی در ساختار سیاسی ایران را به وجود آورد. از سوی دیگر، تعامل‌گرایی هویتی - سیاسی در عرصه منطقه‌ای منجر به ارتقای نقش ملی جمهوری اسلامی در حوزه جغرافیایی همجوار ایران می‌شود.

طبیعی است که شاخص‌های هویتی و ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران در فضای اجتماعی خاورمیانه دارای کارکرد و جاذبه سیاسی خواهد بود. این امر تحرک مؤثر سیاست خارجی ایران در حوزه خاورمیانه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. پیوند مؤلفه‌های

هویتی، ژئوپلیتیکی و سیاسی در فضای انقلابی را باید اصلی‌ترین عامل شکل‌گیری زیرساخت‌های مقاومت در سیاست خارجی ایران دانست. این امر ویژگی‌های انقلاب ایران را از سایر انقلاب‌های سیاسی پس از جنگ دوم جهانی متمایز می‌سازد. در دوران جنگ سرد، روال کلی این‌گونه بود که گروه‌های انقلابی با تعابیر گوناگون درصدد بودند تا جنبش‌های توده‌ای را علیه نظام سیاسی حاکم سازماندهی نمایند. در این ارتباط، طبقه متوسط انقلابی ضمن بهره‌گیری از شعارهای تند درصدد بود تا توده‌های اجتماعی و گروه‌های تهیدست شهری را علیه نظام سیاسی و ساختار اقتصاد سرمایه‌داری بسیج نمایند. این روند، در بسیاری از کشورهای جهان سوم شکل گرفت. هیچ‌یک از جنبش‌های یاد شده، ماهیت هویتی نداشتند. به همین دلیل بود که در زمان محدودی موقعیت تأثیرگذار خود را از دست دادند (Abrahamian, 1993: 106).

به طور کلی، سیاست خارجی کشورهای انقلابی را می‌توان ادامه رویکرد سیاسی ناشی از روح عمومی جامعه آنان دانست. به هر میزان که چنین فرایندی ماهیت بنیادگرایانه‌تری داشته باشد، طبیعی است که از قابلیت و تأثیرگذاری بیشتری در حوزه سیاست خارجی برخوردار خواهد بود. بسیاری از جنبش‌های انقلابی، کارکرد خود را در زمان محدودی از دست دادند. علت آن را می‌توان در هدف‌های مادی و ابزاری آنان در حوزه سیاست داخلی و خارجی دانست. در چنین شرایطی، هیچ‌گاه هویت انقلابی شکل نمی‌گیرد. هویت‌ها را می‌توان انعکاس نشانه‌های هنجاری در رفتار و ادراک گروه‌های اجتماعی دانست که دارای رویکرد مشترک و یا احساس هویت حسرت‌آمیز (نوستالوژیک) همگون می‌باشند.

زمانی که بخشی از هدف‌های سیاسی و اقتصادی موردنظر تأمین گردید، در آن شرایط، موج‌های انقلابی کارکرد خود را از دست می‌دهند. جنبش‌های سوسیالیستی را می‌توان نمادی از فرایندهای انقلابی در قرن بیستم دانست. این جنبش‌ها تحت تأثیر اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت. در حالی که هیچ‌گاه موج‌های سوسیالیستی در

کشورهای مختلف به شکل‌گیری هویت سیاسی مشترک منجر نشد. این امر، پویایی‌های انقلاب سوسیالیستی را تحت تأثیر قرار داد. از سوی دیگر، ماهیت و هدف‌های انقلاب ایران نیز با هدف‌های راهبردی بسیاری از انقلاب‌های سوسیالیستی متفاوت می‌باشد. «دیگان» بر این اعتقاد است که:

«انقلاب اسلامی ایران را می‌توان جایگزین جدیدی در میان گروه‌های انقلابی نوین دانست. این انقلاب دارای ویژگی‌های خاص خود است و باب جدیدی از تحولات انقلابی غیرسوسیالیستی را در جهان سوم گشود. چهره‌خویش را در اواخر قرن بیستم به عنوان کشوری که نه دارای ویژگی‌های سوسیالیستی است و نه دارای ویژگی‌های سرمایه‌داری، ترسیم نمود. رهبران آن تلاش زیادی را به انجام رساندند تا کشور خویش را به عنوان الگوی سوم بین‌المللی که متمایز از بلوک‌های قدرتمند نظام جهانی و جنگ سرد می‌باشد، نشان دهند. در این میان، آنها خویش را به لحاظ اخلاقی برتر از هدف‌ها و ویژگی‌های سایر گروه‌ها و انقلاب‌ها دانستند» (Deegan, 1993: 29).

باتوجه به مؤلفه‌های یاد شده می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که طبیعت و هنجارهای متفاوت انقلاب ایران با سایر انقلاب‌های جهان، این کشور را برای پیگیری هدف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آماده نموده است. زمانی که مؤلفه‌های هنجاری با ادراک‌های گروه‌های اجتماعی مناطق همجوار پیوند یابد، در آن شرایط، زمینه برای رشد جنبش مقاومت فراهم خواهد شد. جنبش‌هایی که ماهیت هویتی دارند، از قابلیت لازم برای مقابله‌گرایی در برابر تهدیدهای امنیتی و راهبردی برخوردارند. چنین رویکردی را می‌توان از اوایل دهه ۱۹۸۰ در خاورمیانه مورد ملاحظه قرار داد. روندی که از یکسو به دلیل قالب‌های هویتی، زمینه‌های «تعامل سازنده» با کشورهای منطقه را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر به دلیل همین نشانه‌ها، منجر به «رویاری و تقابل» با بازیگرانی می‌شود که در صدد اعمال الگوهای غیرعادلانه در سیاست بین‌الملل خواهند بود.

در این مقاله تلاش می‌شود تا شاخص‌ها و دلایل شکل‌گیری فرایندهای دوگانه (تعامل ضدنظام سلطه) در سیاست خارجی ایران مورد توجه قرار گیرد. در تبیین چنین

فرایندی از رهیافت سازه‌انگاری استفاده خواهد شد. افزون بر آن، جلوه‌هایی از جنبش اجتماعی کشورهای اسلامی خاورمیانه که با رهیافت‌های انقلاب ایران، همگونی و همبستگی تاکتیکی - راهبردی دارند، در شکل‌گیری تعامل ضدنظام سلطه از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. این مؤلفه‌ها، بخشی از قالب‌های هویتی انقلاب ایران بوده و می‌توانند به‌عنوان پشتوانه راهبردی در روند مقابله با تهدیدهای کشورهای فرادست در سیاست بین‌الملل ایفای نقش نماید (Polsby, 1985: 16).

۱. جهت‌گیری‌های رقیب در سیاست خارجی

سیاست خارجی کشورها براساس جهت‌گیری‌های متنوعی شکل می‌گیرد. این امر را می‌توان بازتاب هدف‌ها، اصول و نقش ملی کشورها در حوزه روابط و سیاست خارجی دانست. در بین نظریه‌پردازان سنتی سیاست خارجی افرادی مانند کاپلان، مورگنتا، هالستی و گُنان، رویکردهای متنوعی را در حوزه سیاست خارجی ارائه داده‌اند. این مقاله براساس رهیافت «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» تنظیم شده است، بنابراین دارای رویکرد و جهت‌گیری متفاوتی با نظریه‌ها و نظریه‌پردازان سنتی است. الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت از یکسو بر تعامل‌گرایی با سایر بازیگران براساس هدف‌ها و منافع مشترک تأکید دارد و از سوی دیگر، مقاومت در برابر تهدیدها را به‌عنوان ضرورت راهبردی خود می‌داند. به همین دلیل است که با جهت‌گیری‌های سنتی در سیاست خارجی کشورها تفاوت دارد. شاخص‌های هر یک از رویکردهای ارائه شده در حوزه سیاست خارجی را می‌توان به شرح زیر مورد توجه قرار داد:

۱-۱. جهت‌گیری ائتلاف‌گرا در سیاست خارجی

ائتلاف‌گرایی در سیاست خارجی اولین بار در کتاب «تاریخ جنگ‌های پلپونزی» ارائه شد. توسیدید در تلاش بود تا شکل جدیدی از کنش راهبردی را در رفتار واحدهای

سیاسی سازماندهی کند. این الگو بعدها از سوی ماکیاولی نیز به کار گرفته شد. ماکیاولی که رهیافت سیاست خارجی خود را براساس مؤلفه‌های واقع‌گرایی تبیین می‌کرد، این موضوع را مطرح نمود که هدف اصلی کنش سیاست خارجی، پیروزی در نبردهای راهبردی است. برای پیروزی باید از الگوی تعامل با کشورهای قدرتمند بهره‌گیری نمود (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۴۶). ائتلاف‌گرایی در ساختار دوقطبی نیز از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. والتز بر این اعتقاد است که حوزه ائتلاف در ساختار دوقطبی از ثبات و تعادل بهره می‌گیرد. بنابراین تداوم ائتلاف منجر به ثبات بین‌المللی خواهد شد. گفتنی است ائتلاف‌گرایی پس از جنگ سرد در شرایط تردیدآمیز قرار گرفته است.

۱-۲. جهت‌گیری موازنه‌گرا در سیاست خارجی

موازنه‌گرایی سیاست خارجی فقط مربوط به ساختار موازنه قوا نخواهد بود. کشورها در شرایط گوناگون از الگوی موازنه بهره می‌گیرند. آنان می‌توانند هدف‌ها و منافع خود را براساس مشارکت با برخی از کشورهای تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل پیگیری نمایند. به‌کارگیری الگوی موازنه‌گرایی در سیاست خارجی در ساختارهای سلسله‌مراتبی کار دشواری است. هالستی بر این اعتقاد است که می‌توان موازنه‌گرایی را از راه انعطاف‌پذیری در سیاست خارجی پیگیری نمود (هالستی، ۱۳۷۳: ۶۲). کشورهایی که از قدرت سیاسی و راهبردی تأثیرگذاری برخوردارند، از آمادگی بیشتری برای موازنه‌گرایی در سیاست بین‌المللی دارا هستند. این امر را می‌توان به‌مثابه بهره‌گیری از قدرت برای تحقق موازنه‌گرایی دانست. بدون قدرت، امکان موازنه‌گرایی وجود نخواهد داشت.

۱-۳. جهت‌گیری مقابله‌گرا در سیاست خارجی

جهت‌گیری مقابله‌گرا در سیاست خارجی کشورهایی شکل می‌گیرد که دارای رویکرد تندروانه و یا ایدئولوژیک هستند. آنان تمایلی به حفظ وضع موجود ندارند،

آلمان نازی، اتحاد شوروی و ایالات متحده در دوران مختلف از این رویکرد بهره گرفته‌اند. همچنین نومحافظه‌کاران آمریکایی پس از سال ۲۰۰۱ از الگوی مقابله‌گرایی در سیاست خارجی استفاده کرده‌اند. رویکرد مقابله‌گرا در سیاست خارجی، زمینه ایجاد فضای قطبی در محیط سیاسی و بین‌المللی را به وجود می‌آورد. بهره‌گیری از عبارت‌هایی مانند «هر که با ما نیست، علیه ماست» تنها از سوی هیتلر، استالین و جرج بوش پسر مورد استفاده قرار گرفته است. آنان در صدد مقابله‌گرایی در سیاست بین‌الملل بوده‌اند.

۴-۱. جهت‌گیری تعاملی - تقابلی در سیاست خارجی

این جهت‌گیری دارای تفاوت‌هایی با هر یک از سه الگوی یاد شده می‌باشد. کشورهای از جهت‌گیری تعاملی - تقابلی در سیاست خارجی استفاده می‌کنند که دارای هدف‌های همکاری‌جویانه، قاعده‌گرا و مشارکتی در سیاست بین‌الملل باشند. این گونه واحدهای سیاسی، تمایلی به پذیرش فشارهای بین‌المللی و یا الگوهای محدودشونده راهبردی ندارند. جهت‌گیری تعاملی - تقابلی به‌عنوان الگویی برای ارتقای قدرت ملی و منطقه‌ای کشورها محسوب می‌شوند.

این جهت‌گیری به موازات نشانه‌های همکاری‌جویانه، از شاخص‌های قدرت‌سازی نیز برخوردار است. بنابراین هرگونه تحول در شکل‌بندی قدرت سیاسی کشورها می‌تواند زمینه‌های تغییر در معادله رفتار راهبردی آنان را به وجود آورد. در این رویکرد، تعامل با کشورهای انجام می‌گیرد که با شکل‌بندی سلطه‌طلبانه سیاست بین‌الملل، مخالف هستند. براساس چنین هدف‌هایی، طیف تعاملی می‌تواند در حوزه‌های فروملی، فرامنطقه‌ای، منطقه‌ای و بین‌المللی وجود داشته باشد.

۲. بازتولید هویت‌گرایی اسلامی در سیاست خارجی ج.ا.ایران

هویت‌گرایی اسلامی و قالب‌های ایدئولوژیک انقلاب اسلامی در فضای بین‌المللی دارای آثار و نشانه‌هایی از «قدرت مقاومت»^۱ است. این موضوع را می‌توان زمینه‌ساز ارتقای نقش سیاسی، قابلیت‌های ملی و نفوذ هویتی کشورهای اسلامی دانست. پیوند دو حوزه یاد شده را می‌توان زمینه‌ساز شکل‌گیری الگویی در رفتار سیاست خارجی ایران براساس «جهت‌گیری مقابله‌گرا»^۲ در برابر نظام مسلط جهانی و همچنین بر مبنای نقش ملی تعامل‌گرا با کشورهای دانست که دارای نشانه‌های فرهنگی، ادراکی، ایدئولوژیک و راهبردی به‌نسبت مشابهی با ایران می‌باشند.

تاریخ سیاسی اسلامی نشان می‌دهد که هرگاه جلوه‌هایی از احیاگرایی و هویت مقاومت اسلامی ایجاد شود، زمینه‌های اجتماعی و سیاسی برای رویارویی با نیروهای متعارض به وجود می‌آید. در این دوران، جنبش‌های اسلامی و گروه‌های ایدئولوژیک برای خود نقش سیاسی قائل می‌شوند. در چنین شرایطی، احیاگرایی، وضعیتی اجتناب‌ناپذیر در سیاست خارجی کشورهای منطقه محسوب شده، به گونه‌ای که آثار خود را بر حوزه سیاست خارجی و امنیت ملی سایر کشورها به جا خواهد گذاشت. کشورهای غربی به‌عنوان نماد مقابله با هویت و هدف‌های راهبردی واحدهای اسلامی محسوب می‌شوند. بنابراین، طبیعی است که مقاومت‌گرایی و قدرت هویت کشورهای اسلامی در برابر جهان غرب سازماندهی شود (Taylor, 1992: 35).

این روند از زمان گسترش حوزه نفوذ غرب، شکل‌بندی متفاوتی پیدا کرد. تضاد رویارویی جنبش‌های اسلامی با سلطه‌طلبی غرب مسیحی، ریشه در دوران‌های تاریخی گذشته دارد، اما از اوایل قرن نوزدهم، گروه‌های غربی توانستند اقتدار راهبردی خود را بر کشورهای جهان اسلام تحمیل کنند. به همین دلیل پس از قرن نوزدهم، اسلام‌گرایان

1. Resistance Power
2. Confront Orientation

باید قالب‌های گفتمانی تولید نمایند که در مقابله با سیطره غرب باشد. آنها باید با ادبیات و تحلیل گفتمانی خود، با خطر فوری خارجی مقابله کنند. بنابراین واکنش‌های اسلامی را می‌توان انعکاس فشارهای خارجی دانست (متقی، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

در چنین فرایندی، احیاگرایان نیاز به دفاع از خود را در برابر فشارهای خارجی مورد تأکید قرار می‌دادند. آنان حتی با سایر گروه‌های اصلاح‌گرای اسلامی که حساسیت چندانی نسبت به غرب نداشتند، مخالفت می‌کردند. آنان بر این امر تأکید دارند که تنها راه ایجاد استقلال و آزادی برای واحدهای سیاسی از طریق اعتقاد به ارزش‌های اخلاقی و دینی اسلام حاصل می‌شود. در چنین شرایطی لازم است تا الگوهای رفتاری برای مقابله و رویارویی با محدودیت‌های ایجاد شده از سوی غرب سازماندهی شود.

این مطلب نشان می‌دهد که گروه‌های اسلام‌گرا فاقد خوش‌بینی نسبت به غرب معاصر می‌باشند. به همین دلیل در دوران حاضر، اسلام سیاسی اصول‌گرا، ماهیت مقابله‌جویانه با قالب‌های فرهنگی، ادراکی و سیاسی غرب دارد. البته برخی از تحلیلگران معتقدند این تعارض ناشی از تضادهای تاریخی اسلام و غرب می‌باشد. برخی دیگر، رویکرد متفاوتی دارند. آنان بر این اعتقادند که جدال‌گرایی در عصر موجود ناشی از محدودیت‌های ایجاد شده از سوی جهان غرب، الگوی تهاجمی آنان در برابر کشورهای اسلامی به ویژه بازیگرانی است که تحت تأثیر قالب‌های ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران قرار گرفته‌اند. یاسپرس دارای چنین رویکردی می‌باشد. به طور کلی می‌توان تأکید داشت که:

«بنا به روایت یاسپرس، تضاد و رویارویی مسلمانان با غرب مسیحی به دوران باستان برمی‌گردد. در اندیشه غرب، کشورهای مسلمان شرق در شرایطی قرار گرفتند که ویژگی اصلی آنان، کوتاه‌بینی، خرافه‌پرستی، فقر و ... می‌باشد. از سوی دیگر، از جانب مسلمانان نیز غرب محل غروب خورشید، سرزمین تاریکی و ظلمت نام گرفته است. از این منظر، گفتمان اصول‌گرایی اسلامی بیش از هر زمان

دیگری، اسلام را در یک متن سیاسی می‌بیند، متنی که واکنشی در برابر تنوع‌پذیری و عرفی‌شدن اجتماعی و فرهنگ است...

بسام طیبی اعتقاد دارد که بنیادگرایی اسلامی تنها یک جنبش سیاسی نمی‌باشد که هدف آن براندازی سیطره سیاسی و اقتصادی غرب تلقی شود، بلکه یک راهبرد فرهنگی را شامل می‌شود... بنیادگرایی اسلامی بیش از پیش، خصالتی سیاسی به خود می‌گیرد. از این منظر، تکیه بر آنچه با نام جهان اسلام مطرح است، یک حرکت سیاسی در مقابله با غربی‌شدن است» (قوم، ۱۳۸۲: ۳۴۹).

به این ترتیب، اسلام معاصر از یکسو دارای ویژگی عمومی سایر جنبش‌های احیاگرایی اسلامی می‌باشد؛ از سوی دیگر، تحت تأثیر شرایط عمومی کشورهای جهان اسلام، در دوران جدید قرار گرفته است. میراث جهان اسلام بر اندیشه‌های اسلام سیاسی و انقلابی تأثیر گذاشته است. افزون بر آن، می‌توان بر نقش تعیین‌کننده انقلاب اسلامی در بنیادگرا شدن جهان اسلام اشاره کرد. انقلاب اسلامی ایران در شرایطی ظهور پیدا کرد که جلوه‌هایی از نوگرایی در بسیاری از کشورهای خاورمیانه ظهور یافته و ماهیت عبور از بنیان‌های فرهنگی - ایدئولوژیک منطقه را منعکس می‌ساخت.

تمامی نظریه‌پردازانی که نقش اسلام سیاسی را مورد بررسی قرار داده‌اند، به تأثیرپذیری جنبش احیاگرایی اسلامی موجود از انقلاب اسلامی تأکید داشتند. براساس چنین رویکردی، انقلاب اسلامی ایران نه تنها بر جهت‌گیری سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، تأثیرات ژرف و قابل توجهی بر جای گذاشت، بلکه ادبیات سیاسی و راه مبارزه مسلمانان را به گونه مشهودی دگرگون کرد. در این ارتباط، برنارد لوئیس ضمن تبیین شاخص‌های اسلام‌گرایی و تحلیل ادبیات سیاسی جدید جهان اسلام، به بررسی نقش انقلاب اسلامی در ارتباط با دگرگونی ماهیتی و کارکردی اسلام سیاسی می‌پردازد. وی در این باره می‌گوید:

«در سال ۱۳۵۷ ش، تحولاتی در ایران آغاز شد که تغییرات عمده‌ای را نه تنها در ساختار حکومت، بلکه در تمامی نهادهای اجتماعی آن کشور ایجاد نمود. پیامدهای انقلاب ایران، مرزهای کشور را درنوردید و به فضای خارج از مرزهای ایران رسید. متولیان حرکت جدید، آن را تغییرات

انقلابی خواندند و بیشتر نظریه پردازان با وجود قید و شرط‌هایی که بر آن ایجاد کردند، چنین ادعایی را پذیرفتند» (لوئیس، ۱۳۷۸: ۲۵).

باتوجه به این موارد، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که احیاگرایی اسلامی در دوران موجود تحت تأثیر عوامل درونی و همچنین مؤلفه‌های ناشی از انقلاب اسلامی ایران قرار گرفته است. تمامی نظریه‌پردازان، این امر را مورد پذیرش قرار داده‌اند. امام خمینی (ره) بدون آنکه به نظرات سیاسی غرب مراجعه کند، نقش محوری و مرکزی غرب را انکار کرد. به این ترتیب، از طریق بازنمایی شالوده‌های هویتی اسلامی، فضایی ایجاد شد که مبارزه سیاسی در سطح درون ساختاری و بین‌المللی را با قالب‌های بومی و اصیل اسلامی تفسیر نمود (Strange, 1987: 571).

انقلاب اسلامی، تغییراتی را در هنجارهای اجتماعی و سیاست داخلی ایران به وجود آورد. زمانی که بنیان‌های ساختار سیاسی از استحکام لازم برخوردار شد، زمینه برای بهره‌گیری از هنجارهای اسلام سیاسی و سیاست خارجی ایران در فضای منطقه‌ای به وجود آمد. این امر زمینه‌ساز گسترش موج‌های هنجاری-ایدئولوژیک انقلاب ایران شد. چنین روندی، زمینه‌های گسترش ظهور اسلام‌گرایی به عنوان اندیشه سیاسی و سیاست خارجی را به وجود آورد (فارسون و مشایخی، ۱۳۷۹: ۴۳).

براساس چنین ادراکی، مسلمانان از قابلیت‌های ابزاری و مداخله راهبردی کشورهای جهان غرب واهمه داشته و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. جهان‌گرایی غرب را می‌توان در رهیافت بسیاری از محافظه‌کاران کشورهای مختلف در آمریکا و اروپا مورد ملاحظه قرار داد. زمانی که انقلاب‌های سیاسی شکل می‌گیرد، ایدئولوژی‌های دینی می‌توانند نقش سیاسی مؤثرتری برای تهییج افکار عمومی در داخل و خارج از کشور ایفا نمایند. به همین دلیل است که هویت‌گرایی با جلوه‌هایی از صدور انقلاب پیوند می‌یابد.

تمامی انقلاب‌های سیاسی و ایدئولوژیک نسبت به فضای مسلط در سیاست بین‌الملل که دارای رویکرد محدودکننده و بازدارنده بوده، واکنش نشان داده‌اند. انقلاب‌های سیاسی نه تنها درصدد تغییر در هنجارها و ساختار داخلی می‌باشند، بلکه تلاش دارند تا قالب‌های ادراکی و راهبردی در محیط منطقه‌ای را نیز با تغییراتی همراه سازند. این امر در انقلاب‌های قرن‌های ۱۸ و ۱۹ نیز وجود داشته است. نظریه‌پردازان مختلفی به تبیین چنین فرایندی پرداختند. برنارد لوئیس بر این اعتقاد است که:

«انقلاب‌ها خود را به شکل‌های مختلفی نشان می‌دهند. هر کدام با شیوه‌ای خاص به نقد گذشته و به تبیین آرمان‌های آینده می‌پردازند. انقلاب فرانسه خود را در مفاهیم آزادی، برابری و برادری می‌شناسد. انقلاب روسیه در چارچوب دولت بی‌طبقه که از طریق دیکتاتوری پرولتاریا تحقق می‌یابد، شناخته می‌شود. انقلاب ایران خود را در تعابیر اسلامی مطرح می‌کند. یعنی به عنوان نهضتی دینی تحت رهبری دینی عمل می‌نماید. نظم گذشته را با ادبیات دینی نقد می‌کند و طرح‌هایی را برای آینده و ایجاد نظم جدید ارائه می‌دهد...»

انقلابیون مسلمان به نخستین روزهای اسلامی به عنوان چارچوب و الگوی عالی خویش نگاه می‌کنند. خود را در مبارزه‌ای می‌بینند که علیه شرک، ظلم و سلطه شکل گرفته است. بنابراین، درصدد ایجاد و احیای نظام راستین اسلامی می‌باشند... انقلاب ایران تأثیر شگرفی بر کل جهان که با آن دارای فرهنگ سیاسی و عمومی مشترک می‌باشد، داشته است. چنین فرهنگی با اسلام تعریف می‌شود» (لوئیس، ۱۳۷۸: ۲۶).

باتوجه به مؤلفه‌های یاد شده می‌توان به این جمع‌بندی رسید که جلوه‌های تندروانه و چالش‌گری اسلام سیاسی در برابر جهان غرب که بر مقابله با سیاست‌های تبعیض‌آمیز تأکید دارد، از مؤلفه‌های هنجاری - ادراکی انقلاب اسلامی ایران الهام گرفته است. مؤلفه‌های هنجاری تأثیرپذیر از ایران، به‌گونه‌ی تدریجی ارتقا می‌یابد و خود را در شکل‌بندی‌ها و قالب‌های مبارزاتی جدید تعریف می‌کند. طبیعی است که چنین روندی تا زمانی ادامه پیدا خواهد کرد که جلوه‌هایی از مقاومت‌گرایی در فضای سیاسی و راهبردی ایران حفظ گردد (Little, 1989: 89).

بدون توجه به شاخص‌های مقاومت نمی‌توان زمینه شکل‌گیری و انتقال قدرت هویت را به وجود آورد. هویت‌ها همواره نیازمند «دال مرکزی» می‌باشند. اگر قالب‌های ادراکی و تحلیلی در مرکزیت اسلام سیاسی دچار ضعف گردد، در آن شرایط امکان بازتولید قالب‌های هنجاری-ایدئولوژیک در سایر حوزه‌های جغرافیایی کار دشواری خواهد بود. این نشان می‌دهد که رهیافت صدور انقلاب، انعکاس تداوم چنین رویکردی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، اگر فرایندهای تعامل سازنده و مقاومت توسط بازیگر مرکزی کاهش یابد، در آن شرایط هویت‌گرایی فرهنگی و ایدئولوژیک نمی‌تواند محور اصلی کنش سیاسی بازیگران تلقی شود.

۳. جهت‌گیری هویتی - هنجاری در سیاست خارجی ایران

ارزیابی رفتار سیاسی و سیاست خارجی کشورهای گوناگون تابعی از رهیافت‌های نظری می‌باشد که توسط تحلیلگران مورد استفاده قرار می‌گیرد. واقع‌گرایان بر این اعتقادند که رفتار سیاست خارجی هر کشور تابعی از میزان قابلیت‌های ابزاری و راهبردی آن می‌باشد. نواقح‌گرایان رویکرد متفاوتی دارند. آنان بر این اعتقادند که سیاست خارجی واحدهای سیاسی براساس جایگاه ساختاری آنان در نظام بین‌الملل تعیین می‌شود.

سازهانگاران رویکرد متفاوتی را ارائه می‌دهند. نگرش آنان ماهیت ادراکی - هنجاری دارد. سازهانگاران بر این اعتقادند که جهت‌گیری سیاست خارجی هر کشور براساس هدف‌ها، نیازها، ایستارها و قابلیت‌های ساختاری آن شکل می‌گیرد. کشورهای انقلابی مانند ایران در پیگیری هدف‌های سیاست خارجی خود بر مؤلفه‌های هنجاری-ایستاری توجه و تأکید دارند (Ajami, Winter 1988-89: 23).

۳-۱. شاخص‌های رفتاری جهت‌گیری سیاست خارجی هنجارگرا در ایران

هنجارگرایی سیاست خارجی براساس شاخص‌ها و نشانه‌های متفاوتی مورد ارزیابی و توجه قرار می‌گیرد. به عبارتی، می‌توان پیوندهایی بین سیاست خارجی هنجارگرا و مؤلفه‌های ایدئولوژیک، ادراکی، ایستاری و رفتاری کشورها را مورد ملاحظه قرار داد. به طور کلی، کشورهای انقلابی، آمادگی بیشتری برای بهره‌گیری از قالب‌های ادراکی-هنجاری در رفتار سیاسی و سیاست خارجی دارا می‌باشند. این کشورها از انگیزه لازم برای همکاری با گروه‌های هم‌کیش برخوردارند. در دوران پس از انقلاب ایران، گروه‌های هم‌کیش مورد توجه سایر بازیگران قرار گرفته‌اند. هر کشوری که دارای ادبیات و رهیافت راهبردی می‌باشد، طبیعی است که به مؤلفه‌های ادراکی-هنجاری توجه بیشتر نشان خواهد داد (هاتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۲۵).

۳-۱-۱. هنجارگرایی در یادداشت‌های دیپلماتیک و اعلام رهنامه

شاخص‌های سیاست خارجی هنجارگرا را می‌توان در لحن یادداشت‌های دیپلماتیک، اعلام رهنامه (دکترین)، تعیین هدف‌های سیاست خارجی و سازماندهی ائتلاف‌ها مورد توجه قرار داد. این شاخص‌ها می‌توانند به گونه‌ای تدریجی بر جهت‌گیری و رفتار واحدهای سیاسی تأثیرگذار باشند. هالستی بر این اعتقاد است که جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها شامل ایستارها و تعهدات کلی یک دولت در برابر محیط خارجی می‌باشد. کشورهای ایدئولوژیک و نظام‌های سیاسی انقلابی دارای تعهدات بیشتری در حوزه سیاست خارجی بوده و تلاش دارند تا جلوه‌هایی از ائتلاف و همبستگی فرهنگی را در روابط خارجی خود منعکس سازند. وی بر این اعتقاد است که:

«راهبرد اصلی آن برای تعیین هدف‌های داخلی و خارجی و مقابله با تهدیدها، امری مستمر محسوب می‌شود. راهبرد یا جهت‌گیری یک دولت را نمی‌توان تنها در یک تصمیم سیاست خارجی مورد مطالعه قرار داد، بلکه جهت‌گیری سیاست خارجی تابعی از تصمیمات متوالی محسوب می‌شود که توسط زمامداران اتخاذ می‌گردد. در این رابطه، می‌توان تأکید داشت که جهت‌گیری سیاست

خارجی به عنوان تلاش سازمان یافته کشورها برای انطباق هدف‌ها، ارزش‌ها و منافع براساس ویژگی‌های محیط داخلی و خارجی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند» (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۶۶).

از سوی دیگر می‌توان بر این امر تأکید داشت که راهبرد کلی سیاست خارجی یک دولت می‌تواند با ایستارهای داخلی، نیازهای اجتماعی و ضرورت‌های اقتصادی آن در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی پیوند داشته باشند. هر کشوری، جهت‌گیری سیاست خارجی خود را براساس چنین ضرورت‌هایی سازماندهی می‌کند. ادراک اولیه از محیط داخلی و چگونگی تعامل با محیط بین‌الملل را می‌توان اصلی‌ترین عامل تنظیم و تبیین سیاست خارجی دانست. جهت‌گیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی را می‌توان واکنشی نسبت به نیازهای محیط داخلی و همچنین تهدیدهای محیط خارجی دانست. جهان غرب، اسلام‌گرایی را به عنوان تهدید جدید نظام بین‌الملل معرفی کرده است. طبیعی است که این امر، در ادراک زمامداران سیاست خارجی ایران نقش تعیین‌کننده و مؤثری ایفا نماید (Bender, Winter 2003: 155).

۲-۱-۳. هنجارگرایی در پیوند ارزش‌ها و منافع ملی

هنجارگرایی دارای شاخص‌های ذهنی و عینی می‌باشد. بسیاری از نشانه‌های هنجاری با موضوع منافع ملی پیوند خورده‌اند. از سوی دیگر، می‌توان این مسئله را مطرح نمود که ارزش‌ها می‌توانند زمینه‌های لازم برای تحقق هدف‌های مادی و ابزار را فراهم سازند. این امر به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های روابط خارجی کشورهای انقلابی و ایدئولوژیک محسوب می‌شود. پیوند قالب‌های هنجاری- ادراکی با مسائل مربوط به منافع ملی و امنیت ملی را نه تنها سازه‌انگاران مورد تأکید قرار دادند، بلکه در سیاست خارجی بسیاری از کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است.

با توجه به مؤلفه‌های یاد شده می‌توان به این جمع‌بندی رسید که به هر میزان درک سیاست‌گذاران از خطر خارجی مستمر که ارزش‌ها و منافعشان را تهدید می‌کند، افزایش بیشتری پیدا کند، طبیعی است که تأثیر خود را بر مواضع و رویکرد سیاست خارجی به جا می‌گذارد. این امر نقش مؤثر و زیادی در جهت‌گیری سیاست خارجی این‌گونه کشورها خواهد داشت. بنابراین، بر مبنای مؤلفه‌های ادراکی - تحلیلی مقام‌های عالی‌جمهوری اسلامی ایران، جهان غرب به عنوان اصلی‌ترین نیروی بازدارنده در برابر مؤلفه‌های هویتی - هنجاری کشورهای اسلامی تلقی می‌شود. بر اساس چنین مؤلفه‌هایی، مواضع مقام‌های سیاسی و رفتار نهادهای راهبردی آن سازماندهی خواهد شد.

۲-۳. شاخص‌های رفتاری - کارکردی در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران

الگوهای رفتاری در سیاست خارجی کشورهای انقلابی تابعی از مؤلفه‌های ادراکی و هنجاری می‌باشد. به طور کلی، هر کشور ایدئولوژیک و انقلابی تلاش دارد تا هدف‌های سیاسی و ایستارهای هنجاری خود را در عرصه تعامل با سایر بازیگران به مرحله اجرا گذارد. این موضوع را می‌توان در ارتباط با قالب‌های ایدئولوژیک مختلف در سیاست خارجی مورد ملاحظه قرار داد. حتی کشورهای سوسیالیستی نیز دارای جهت‌گیری و رویکرد بنیادگرا در رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی خود بوده‌اند. انقلاب‌های لیبرالی و دموکراتیک مانند انقلاب فرانسه، آمریکا و انگلیس نیز دارای چنین رویکردی بوده‌اند. بسیاری از کشورهای محافظه‌کار اروپا در مقابله با ناپلئون با یکدیگر متحد شدند. این نشان می‌دهد که آثار هنجاری و ایدئولوژیک انقلاب فرانسه تأثیر خود را بر سیاست خارجی آن کشور به جا گذاشته بود.

۱-۲-۳. ارزیابی انتقادی سیاست خارجی ایران نسبت به فرایندهای سیاست بین‌الملل

شاخص‌های هنجاری- ادراکی سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای جلوه‌هایی از راهبرد عدم تعهد، سازماندهی و تبیین شده است. عدم تعهد در سیاست خارجی ایران، ماهیت منفعلانه و لیبرال ندارد. شاخص‌هایی از «عدم تعهد منتقدانه» را می‌توان در سیاست خارجی ایران مورد ملاحظه قرار داد. این رویکرد را نمی‌توان با جلوه‌هایی از بی‌طرفی و آنچه که در جنبش عدم تعهد مورد توجه قرار می‌گیرد، مقایسه نمود. عدم تعهد منتقدانه دارای رویکرد ایدئولوژیک در سیاست خارجی بوده و بر اساس نشانه‌هایی از انتقاد نسبت به سیاست بین‌الملل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (رمضانی، ۱۳۸۸: ۱۶).

جهت‌گیری عدم تعهد منتقدانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان بر اساس شاخص‌ها و مؤلفه‌های ایدئولوژیک آن تبیین نمود. بنابراین در حوزه سیاست خارجی ایران، مؤلفه‌های هنجاری به موازات عناصر عینی و ابزارهای قدرت مادی با یکدیگر در فضای تعاملی قرار می‌گیرند. سیاست خارجی ایدئولوژیک دارای شاخص‌ها و نشانه‌های انتقادی نسبت به سیاست بین‌الملل می‌باشد. حتی مورگنتا نیز بر این اعتقاد است که حکومت‌های ایدئولوژیک دارای رویکرد تندروانه بوده، مخالف حفظ وضع موجود تلقی شده و در نهایت اینکه فرایندهای کنش بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل را مورد انتقاد قرار می‌دهند (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۶۲).

از سوی دیگر، برخی از نظریه‌پردازان مانند ریمون آرون، بر این اعتقادند که بیشتر نظام‌های سیاسی دارای رویکردهای ایدئولوژیک هستند. برخی از کشورها دارای ایدئولوژی تندرو بوده، در حالی که برخی دیگر، از رهیافت‌های ایدئولوژیک غیرتندروانه استفاده می‌کنند. طبیعی است که هرگونه بنیادگرایی منجر به جدال‌گرایی و مقاومت بیشتر در برابر شاخص‌های مسلط در سیاست بین‌الملل می‌شود. در چنین

فرایندی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در زمره کشورهای قرار دارد که از جهت‌گیری عدم تعهد منتقدانه در سیاست خارجی خود بهره می‌گیرند. ایدئولوژی می‌تواند روندهای سیاست خارجی کشورها را سازماندهی نماید. ریمون آرون، ایدئولوژی را نظامی از تفسیرها در حوزه اجتماعی تعریف می‌کند. ایدئولوژی، نظمی از ارزش‌ها را در خود پنهان داشته و در حوزه سیاست خارجی منعکس می‌سازد. به این ترتیب، رابطه یا عدم رابطه ایدئولوژی و سیاست خارجی، یکی از موضوع‌های حاد در نظریه‌های معاصر سیاسی و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. آرون، ایدئولوژی را در سیاست خارجی کشورها واقعیت انکارناپذیر و مؤثر می‌داند. وی، وجود یک رژیم غیرایدئولوژیک را ناممکن می‌داند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۵).

۲-۲-۳. گرایش به ائتلاف‌های منطقه‌ای در سیاست خارجی ایران

باتوجه به مؤلفه‌های یاد شده، جهت‌گیری سیاست خارجی عدم تعهد منتقدانه دارای نشانه‌ها و کارکردهای متفاوتی خواهد بود. هالستی بر این اعتقاد است که برخی از دولت‌های غیرمتعهد درصدد تشکیل ائتلاف‌های منطقه‌ای برآمده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که عدم تعهد، بیشتر به‌عنوان یک سمت‌گیری در برابر بلوک‌های شرق و غرب در ساختار دوقطبی محسوب می‌شود. افزون بر آن می‌توان تأکید داشت که راهبرد و جهت‌گیری عدم تعهد در ساختارهای مبتنی بر پراکندگی قدرت یا دوقطبی، امکان موفقیت دارند (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۷۵). بنابراین، شکل‌گیری فرایندهای سیاست خارجی که مبتنی بر جهت‌گیری عدم تعهد باشد، از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران وجود داشته است. این امر در سال‌های پس از جنگ سرد نیز قابلیت تداوم پیدا کرده است. اگر هنوز بر سر در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران عبارت «نه شرقی - نه غربی»^۱ نقش خود را حفظ نموده است، طبیعی است که آثار و پیامدهای آن نیز در حوزه اجرایی سیاست خارجی ایران از تأثیرگذاری و نقش ویژه‌ای

برخوردار باشد. این موضوع، بازتاب فرایندهای کنش سیاست خارجی در دوران پراکنندگی قدرت محسوب می‌شود. ریچارد هاس، ساختار موجود سیاست بین‌الملل را بر اساس پراکنندگی قدرت و همچنین یک نظام بی‌قطبی طراحی نموده است (Hass, May/June 2008: 16). در شرایط ساختار پراکنندگی قدرت در دوران پس از جنگ سرد نیز جهت‌گیری عدم تعهد در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تداوم یافته است و شاخص‌های آن را می‌توان در حوزه موضوع‌های اقتصادی، فرهنگی و راهبردی مورد توجه قرار داد. از همه مهم‌تر آنکه، هرگاه موضوع مربوط به بنیادگرایی در سیاست خارجی مطرح می‌شود، به معنای آن است که جلوه‌هایی از مقابله‌گرایی با هدف‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ در دستور کار بازیگران قرار می‌گیرد.

بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که نشانه‌های عدم تعهد منتقدانه در جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از یکسو ناشی از مؤلفه‌های ایدئولوژیک و رهیافت‌های راهبردی کشور می‌باشد و از سوی دیگر، باید آن را واکنشی نسبت به تهدیدهای شکل گرفته از سوی سیاست بین‌الملل دانست. کشورهایی که در معرض تهدید امنیتی و راهبردی قرار می‌گیرند، اغلب به اقدام‌ها و کنش‌های بنیادگرایانه مبادرت می‌نمایند. چنین کشورهایی تلاش می‌کنند تا ائتلاف‌های لازم در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود آورند.

۳-۲-۳. مقابله با تهدیدها از راه ائتلاف‌سازی

یکی از روش‌های امنیت‌سازی واحدهای سیاسی در شرایط هرج و مرج را می‌توان ائتلاف‌سازی دانست. کشورهای ایدئولوژیک تمایل بیشتری به سازماندهی «ائتلاف‌های اعتقادی و آرمانی»^۱ دارند. از سوی دیگر، سایر کشورها نیز ائتلاف‌سازی را در راستای ضرورت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی سازماندهی می‌کنند. در چنین شرایطی، جلوه‌هایی از

«ائتلاف راهبردی»^۱ شکل می‌گیرد. هر یک از ائتلاف‌های یاد شده، به‌عنوان یکی از ضرورت‌های امنیت ملی واحدهای سیاسی محسوب می‌شود. در برخی از مواقع، ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیبی از ضرورت‌های آرمانی، ایدئولوژیک و راهبردی محسوب می‌شود. در چنین شرایطی، تداوم و کارکرد امنیتی چنین پیمان‌هایی افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد (Walt, 1990: 46).

به این ترتیب، بخشی از ضرورت‌های ائتلاف‌سازی ایدئولوژیک - راهبردی سیاست خارجی ایران، ماهیت ذاتی و معرفت‌شناسانه دارد. این ناشی از شاخص‌های ایدئولوژیک انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. طبیعی است که چنین رویکردی ماهیت منتقدانه داشته باشد. بخش دیگر آن را می‌توان بازتاب اقدام‌های پُرشدت قدرت‌های بزرگ در سیاست بین‌الملل دانست. بنابراین، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ائتلاف‌گرایی و انتقادگرایی در سیاست منطقه‌ای ایران به عنوان واکنش‌های متوازن و متقابل در برخورد با تهدیدهای فراروی خود محسوب می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۲: ۱۴).

این گونه اقدام‌ها، زمانی به وجود می‌آید که تهدید به عنوان وضعیت تکرارشونده و تصاعدیابنده سیاست بین‌الملل علیه واحدهای سیاسی انقلابی شکل گیرد. این روند، در بسیاری از مواقع فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران قرار داشته است. به همین دلیل است که جهت‌گیری عدم تعهد منتقدانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ماهیت تدافعی دارد. در چنین فرایندی، هرگونه ائتلاف‌سازی را می‌توان اقدامی در راستای «موازنه تهدید»^۲ مورد توجه قرار داد. موازنه تهدید، زمانی از اهمیت بیشتر در حوزه سیاست خارجی برخوردار می‌شود که کشورها بتوانند هدف‌های سیاسی و امنیتی خود را برای مقابله با تهدیدهای مشترک و یا تهدیدهای موازی سازماندهی نمایند.

1. Strategic Coalition

2. Balance of Threat

تهدید را می‌توان به عنوان امری تکرارشونده و تصاعدیابنده در بسیاری از فرایندهای تاریخ انقلاب اسلامی ایران دانست (افتخاری، ۱۳۸۵: ۲۲).

۳-۳. الگوهای کنش سیاست خارجی ایران در جهت‌گیری عدم تعهد

جهت‌گیری عدم تعهد در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، واکنشی به «ائتلاف رژیم پیشین»^۱ با کشورهای غربی و ایالات متحده آمریکا بود. در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ شاهد ائتلاف امنیتی ایران با آمریکا، رژیم صهیونیستی و کشورهای اروپایی در راستای مقابله با اتحاد شوروی و کمونیسم جهانی بوده‌ایم. در این دوران، جلوه‌هایی از ساختار دست‌نشاندهی در سیاست خارجی ایران ایجاد شد. تحلیلگرانی مانند گازیوروسکی در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسید که ایران در دوران رژیم شاه به‌عنوان یکی از کارگزاران سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس ایفای نقش کرده است (گازیوروسکی، ۱۳۷۸: ۱۵).

آرمان‌های استقلال‌خواهی ایران در حوزه سیاست داخلی و سیاست خارجی دارای آثار و پیامدهایی در ارتباط با قدرت‌های بزرگ و سایر بازیگران تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل بوده است. زمانی که انقلاب ایران به پیروزی رسید، بسیاری از رهیافت‌های ائتلاف‌گرای ایران با کشورهای غربی و آمریکا مورد انتقاد قرار گرفت. رویکرد ایدئولوژیک و راهبردی سیاست خارجی ایران، جلوه‌هایی از تعارض‌گرایی با کشورهای مداخله‌گرا را در دستورکار قرار داد. این امر را می‌توان واکنشی نسبت به مداخله‌های مستقیم و سیاست کنترل امنیتی قدرت‌های بزرگ تلقی نمود. طبیعی است که در چنین شرایطی، سیاست خارجی عدم تعهد منتقدانه به اقدام‌هایی مبادرت می‌ورزد که با الگوهای پیشین در فرایند سیاست خارجی ایران متفاوت بوده است.

به این ترتیب، در اولین گام، جهت‌گیری عدم تعهد به جای راهبرد ائتلاف با غرب در سیاست خارجی ایران و در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفت. این امر، آثار سیاسی و امنیتی خود را در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی به جا گذاشت. برخی اعتقاد دارند که سیاست خارجی عدم تعهد متقدانه، جلوه‌هایی از سنگربندی در سیاست خارجی را نسبت به جهان غرب و کشورهای متحد با آن سازماندهی نمود. جنگ عراق علیه ایران را می‌توان انعکاس چنین فرایندی دانست (احتشامی، ۱۳۷۸: ۸۵).

برخی دیگر، چنین فرایندی را به عنوان مقابله با مداخله‌گرایی آمریکا در خاورمیانه می‌دانند. گروه سوم، آن را انعکاس رویکرد اسلام سیاسی ناشی از انقلاب ایران می‌دانند. برمبنای چنین رویکردی، الگوهای مقابله با قدرت‌های بزرگ از طریق «مقاومت راهبردی»^۱ در دستورکار سیاست خارجی ایران قرار گرفته است. نشانه‌های چنین فرایندی را می‌توان به شرح زیر مورد توجه قرار داد:

۱-۳-۳. اجتناب از ائتلاف با قدرت‌های بزرگ در سیاست خارجی ایران

زمانی که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، ایران در زمره کشورهای غرب‌گرا محسوب می‌شد. راهبرد امنیتی و رفتار سیاست خارجی آن نیز براساس چنین شاخص‌هایی مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. همکاری ایران با پیمان‌های امنیت منطقه‌ای غرب‌محور، مانند مشارکت در «سازمان پیمان مرکزی»^۲ (موسوم به سنتو)، مشارکت در «سازمان همکاری‌های توسعه منطقه‌ای»^۳، قرارداد امنیتی ۱۹۵۹ با ایالات متحده و بسیاری از قراردادهای نظامی - امنیتی نشان می‌دهد که جهت‌گیری و کارکرد سیاست خارجی ایران در دوران پیش از انقلاب اسلامی، ماهیت غرب‌محور داشته است (Mozaffari, 1993: 615).

1. Strategic Resistance
2. Central Treaty Organization (CENTO)
3. Regional Cooperation Development

این رویکرد، در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی به گونه قابل توجهی تغییر یافت. به عبارت دیگر، می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در نقطه مقابل فرایند یاد شده در دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی قرار گرفته است. در دوران جدید، ایران از پیمان‌های امنیتی و راهبردی گذشته کناره‌گیری نمود. این امر، خلأ امنیتی و راهبردی در منطقه به وجود آورد. کشورهایی مانند عراق تلاش نمودند تا انگیزه‌های جاه‌طلبانه خود را از راه منازعه منطقه‌ای و پیروزی نظامی تثبیت نمایند. رویکرد موازنه‌گرایی آمریکای در ارتباط با امنیت خلیج فارس نیز چنین فرصتی را برای صدام حسین به وجود آورد.

در این دوران، ایران تمایلی به پذیرش تعهدهای نظامی و امنیتی در برابر بازیگران فرادست در سیاست بین‌الملل نداشت. از سوی دیگر، قدرت و الگوی رفتاری آنان را غیرعادلانه و بحران‌ساز برای استقلال کشورهای منطقه‌ای مورد ارزیابی قرار داد. مقابله‌گرایی ایران نه تنها در برابر ایالات متحده آمریکا و کشورهای غربی سازماندهی شد، بلکه می‌توان جلوه‌هایی از مقاومت در برابر اتحاد شوروی و بلوک کمونیسم را مورد ملاحظه قرار داد. این امر ناشی از رویکرد کشورهای امنیتی است که عدم تعهد منتقدانه را در سیاست خارجی خود مورد توجه قرار می‌دهند. هالستی بر این اعتقاد است که:

«این کشورها از قبول تعهدهای نظامی در قبال مقاصد و هدف‌های قدرت‌های بزرگ امتناع می‌ورزند. آنها از همه مسائل مربوط به یک بلوک جانبداری دیپلماتیک نمی‌کنند. آنها در نظام بین‌الملل به عنوان یک کل، نقش مستقلی دارند. گرچه ممکن است در سطح منطقه‌ای به لحاظ ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و امنیتی دارای تعهدهایی باشند... کشورهای غیرمتعهد مناطق در حال توسعه از قبول تعهدهای رسمی در قبال بلوک‌ها سر باز می‌زنند. آنان نسبت به قدرت‌های مهم غربی بی‌اعتمادی دارند. از سوی دیگر، تمایل بیشتری از خود نشان می‌دهند که از رفتار و اعمال هر دولتی آشکارا انتقاد کنند. آنان اقدام‌های بلوک‌های متفاوت قدرت را نقد می‌کنند» (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۷۴).

۲-۳-۳. ائتلاف با بازیگران منطقه‌ای در سیاست خارجی ایران

جهت‌گیری سیاست خارجی ایران برای مقابله با قدرت‌های بزرگ، براساس همکاری و ائتلاف منطقه‌ای شکل گرفته است. رهبران انقلاب اسلامی ایران همواره بر ضرورت همکاری منطقه‌ای، وحدت مذاهب اسلامی و همچنین انسجام اسلامی تأکید داشته‌اند. این امر نشان می‌دهد که جلوه‌هایی از ائتلاف‌گرایی ایدئولوژیک و راهبردی در سیاست خارجی ایران وجود داشته و به‌گونه‌ای مرحله‌ای، بازتولید می‌شود. هرگونه جهت‌گیری ائتلاف‌محور را می‌توان براساس نیازهای راهبردی ایران مورد ارزیابی قرار داد. طبیعی است که این رویکرد، زمینه‌های شکل‌گیری ائتلاف در برابر کشورهای را فراهم می‌آورد که رویکردی متفاوت با ادبیات و رهیافت‌های اسلامی دارند.

این امر مبتنی بر جلوه‌هایی از تفاوت‌های هویتی-ایدئولوژیک شکل گرفته است. زمانی که گروه‌های هویتی در شرایط حاشیه‌ای قرار می‌گیرند و از سوی دیگر، ایجاد چنین فضایی را امری غیرعادلانه تلقی می‌کنند، طبیعی است که زمینه برای مقاومت هویتی ایجاد می‌شود. از سوی دیگر، باید تأکید داشت که هرگونه قالب هویتی، به ویژه «هویت مقاومت»^۱ در درون خود جلوه‌هایی از تفاوت‌گرایی را به وجود می‌آورد. گفتنی است که ائتلاف‌گرایی در سیاست خارجی کشورها در شرایطی ایجاد می‌شود که جلوه‌هایی از تفاوت‌گرایی با محیط بیرونی تهدیدکننده، مورد ادراک و توجه آنان قرار گیرد (Milani, 1993: 25).

ائتلاف‌گرایی ایران در حوزه سیاست خارجی، به گروه‌های اسلامی شناخت بیشتری نسبت به رویکرد جهان غرب اعطا کرد. به این ترتیب، چنین فرایندی براساس روایت‌های جدیدی بازنمایی می‌شود که از یکسو دارای باورهای ایدئولوژیک بوده و از سوی دیگر، زمینه‌های تفاوت‌گرایی راهبردی را به وجود می‌آورد. هدف از سازماندهی چنین فرایندی را می‌توان مقابله مؤثر با تهدیدهای جهان غرب دانست؛ تهدیدهایی که

در قرن ۱۹ گسترش یافت، در قرن ۲۰ به نقطه اوج خود رسید و در نتیجه چنین فرایندی، انقلاب ایران در برابر چنین موجی زمینه‌های ایجاد مقاومت راهبردی را به وجود آورد.

مقابله‌گرایی با آمریکا و جهان غرب براساس محوریت سیاسی و ایدئولوژیک ایران سازماندهی شده است. ادبیات سیاسی که در نقد رفتار راهبردی غرب در ایران تولید می‌شود، بیش از سایر کشورهای منطقه است. این امر، زمینه‌های لازم برای تبدیل «ادبیات سیاسی» به جهت‌گیری راهبردی «مقابله با نظام سلطه» را فراهم آورده است. در این ارتباط:

«می‌توان به قالب‌های مفهومی و همچنین برخی از ادبیات راهبردی مراجعه کرد که تهدیدهای غرب را به عنوان امری ذات‌انگارانه، تجربه‌گرایانه و تاریخ‌گرایانه می‌دانند. کتاب‌هایی که توسط برخی از مجموعه‌های تحقیقاتی منتشر می‌شود، بیانگر جلوه‌هایی از تفکیک‌گرایی جهان اسلام نسبت به غرب است. هم‌اکنون شاهد ایجاد مراکز مطالعاتی و پژوهشی متنوعی درباره غرب می‌باشیم. اگرچه برخی از این مراکز، خمیرمایه بسیاری از مطالب تحقیقاتی خود را از جهان غرب به دست می‌آورند، اما می‌توان جلوه‌هایی از بازنمایی تحلیلی و فکری از غرب را در متون اسلامی و ایرانی مشاهده کرد. در این رابطه کتاب‌های انتقادی بسیاری از سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی غرب ترجمه گردیده است. این کتاب‌ها با مقدمه‌های انتقادی نسبت به سیاست غرب منتشر می‌شوند» (متقی، ۱۳۸۷: ۲۳۰).

۳-۳-۳. لایه‌های ائتلاف در سیاست خارجی ایران

زمانی که چنین رویکردی در ادبیات سیاسی ایران ایجاد شود، طبیعی است که آثار منطقه‌ای و بین‌المللی خود را به جا خواهد گذاشت. بخشی از ائتلاف‌گرایی، «ماهیت راهبردی» دارد. بنابراین بازیگرانی که در این گروه قرار دارند را می‌توان در حوزه «ائتلاف راهبردی»^۱ مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. در چنین شرایطی باید بازیگرانی

مانند ایران، سوریه، حماس، حزب‌الله، جهاد اسلامی و سایر بازیگران، به عنوان پشتوانه راهبردی یکدیگر برای مقابله با تهدیدهای مشترک ایفای نقش نمایند.

در ائتلاف راهبردی، حمله نظامی علیه هر کشور و یا بازیگری می‌تواند به منزله حمله علیه سایر بازیگران تلقی شود. در چنین فرایندی، اقدام متقابل برای حمایت راهبردی از بازیگری که در ائتلاف قرار دارد، مورد توجه واقع خواهد شد. چنین الگویی در سایر پیمان‌ها و همچنین ائتلاف‌های راهبردی مورد توجه قرار می‌گیرد. برای مثال، براساس ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی، هرگونه حمله نظامی علیه یکی از کشورهای عضو پیمان به‌عنوان تهدید راهبردی علیه سایر کشورها تلقی می‌شود. در چنین شرایطی باید برای مقابله با تهدید از همه ابزارها و تمامی نیروهای مؤثر در ائتلاف بهره‌گرفت (Saffari, 1993: 67).

بخش دیگری از ائتلاف‌گرایی، «ماهیت انتقادی» دارد. تعداد کشورهایی که در فضای انتقادی نسبت به آمریکا و جهان غرب قرار دارند، به‌نسبت گسترده هستند. اگرچه تاکنون کشورهای ماهیت روسیه و چین از «برگ» ایران در سیاست خارجی خود استفاده نموده‌اند، اما جهت‌گیری امنیتی و راهبردی آنان در برخورد با نظام سلطه، ماهیت انتقادی دارد. گروه دیگری از کشورهای منطقه‌ای وجود دارند که آنان نیز فاقد همبستگی راهبردی با ایران بوده ولی نسبت به سیاست آمریکا برای توسعه مداخله‌گرایی در خاورمیانه دارای رویکرد انتقادی هستند. اسناد ویکی‌لیکس نشان می‌دهد، حتی برخی از کشورهایی که مخالف رهیافت منطقه‌ای و سیاست اجرایی ایران می‌باشند، مخالفت خود را با حمله نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران اعلام داشته‌اند. این گروه از کشورها به دلیل رویکرد انتقادی خود نسبت به نظام سلطه، در لایه کشورهای تعامل‌گرا در سیاست خارجی ایران قرار می‌گیرند.

گروه سوم در بین لایه‌های ائتلاف‌گرایی با سیاست خارجی ایران، هیچ‌گونه پیوند ایدئولوژیک و راهبردی با هدف‌های انقلاب اسلامی ندارند. آنان بر این امر واقفند که

هرگونه تهاجم نظامی علیه ایران به مخاطره‌های امنیتی پُردامنه در منطقه منجر می‌شود. بسیاری از این مجموعه‌ها در کشورهای غربی قرار دارند. آنان رهیافت‌های خود را براساس منافع ملی کشور متبوع خود ارائه می‌دهند. ضرورت‌های امنیت ملی جهان غرب ایجاب نمی‌کند تا در روند رویارویی مستقیم و جدال راهبردی با جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد. در بین این گروه می‌توان به برخی از راهبردپردازان غربی اشاره داشت؛ افرادی مانند برژینسکی، گری سیک، ریچارد مورفی، برنارد لوئیس، ریچارد هاس، کنث پولاک و فرید زکریا مخالف خود را با هرگونه اقدام نظامی و کنش‌های تحریک‌آمیز علیه ایران ابراز داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی ایران دارای ماهیت ایدئولوژیک و رویکرد راهبردی نسبت به موضوعات متنوع امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی است. به همین دلیل می‌تواند از قابلیت و تحرک لازم برای پیگیری منافع ملی، تثبیت امنیت ملی و ایفای نقش در حوزه سیاست بین‌الملل برخوردار باشد. شاخص‌های ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر این امر تأکید دارد که لازم است تا جلوه‌هایی از مقابله‌گرایی با کشورهای تهدیدکننده امنیت ملی ایران در دستورکار قرار گیرد. از سوی دیگر، جهت‌گیری عدم تعهد در سیاست خارجی ایران ایجاب می‌کند که از الگوهای تعاملی و معطوف به هدف در فرایند امنیت‌سازی برای جمهوری اسلامی ایران استفاده شود. تحقق هدف‌های یاد شده از راه فرایند زیر حاصل می‌شود:

(۱) ائتلاف‌گرایی و تعامل در سیاست خارجی بسیاری از کشورها به‌عنوان زیربنای امنیت‌سازی تلقی می‌شود. این امر برای هدف‌های سیاست خارجی ایران به‌عنوان ضرورت اجتناب‌ناپذیر مورد تأکید قرار گرفته است. از سوی دیگر، لازم است تا بین ائتلاف‌گرایی و تعامل سیاست خارجی با روندی که به مقابله‌گرایی با نظام سلطه منجر

می‌شود، جلوه‌هایی از هماهنگی و همبستگی راهبردی ایجاد شود. در چنین شرایطی، باید از یکسو سازماندهی مناسب برای ائتلاف‌گرایی ایجاد شود. از سوی دیگر، طیف ائتلاف‌گرایی برای محدودسازی، بازدارندگی و مقابله در برابر نظام سلطه مورد استفاده قرار گیرد.

(۲) بررسی‌های انجام شده در این مقاله نشان می‌دهد که موج‌های ائتلاف‌گرایی در سیاست خارجی ایران دارای لایه‌های متنوعی است. لایه اول ائتلاف‌گرایی، دارای «رویکرد مقاومت» است. کشورها و بازیگرانی که در این لایه عضویت دارند، از آمادگی لازم برای رویارویی با تهدیدهای مشترک برخوردار خواهند بود. لایه دوم ائتلاف‌گرایی، دارای «رویکرد بازدارنده» می‌باشد. این بازیگران در طیف گسترده‌ای قرار دارند. حتی برخی از قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای مؤثر در سیاست و امنیت خاورمیانه، در این گروه واقع گردیده‌اند. ترکیب دو گروه یاد شده می‌تواند ضریب امنیت‌سازی ایران را افزایش دهد. به عبارت دیگر، هر یک از لایه‌های یاد شده می‌تواند بخشی از واقعیت راهبردی ایران برای مقابله با تهدیدهای راهبردی محسوب شود. ترکیب دو مجموعه یاد شده را می‌توان زمینه‌ساز ایجاد بازدارندگی در برابر تهدیدهای راهبردی دانست که گروه‌های تندرو و تهاجمی در جهان غرب آن را سازماندهی می‌کنند.

(۳) تعامل‌گرایی سیاست خارجی ایران می‌تواند طیف گسترده‌ای از بازیگران را در حوزه‌های مختلف سیاسی و راهبردی کشورهای متحد، رقیب، چالش‌گر و معارض شناسایی نماید. هر یک از این بازیگران، می‌توانند نقش‌های مختلفی را در ارتباط با محدودسازی اقدام‌های تهاجمی آمریکا و جهان غرب ایفا نمایند. برای مثال، می‌توان به بسیاری از گروه‌های طیف سوم اشاره نمود. این افراد در آمریکا و سایر کشورهای غربی با انتشار مقاله‌های گوناگونی تلاش نمودند تا نشان دهند که بهره‌گیری از هرگونه اقدام تهاجمی علیه ایران می‌تواند مخاطره‌های امنیتی زیادی را برای آمریکا به وجود

آورد. برای مثال، برژینسکی کتاب «انتخاب»^۱ خود را در سال ۲۰۰۴ منتشر نمود. وی بر این اعتقاد است که هرگونه تهاجم آمریکا مخاطره‌های امنیتی جدیدی را برای آن کشور ایجاد می‌کند. بنابراین، نباید بر ضرورت‌های سلطه‌طلبی در سیاست خارجی و امنیتی تأکید نمود. برژینسکی در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسید که امنیت مطلق، پایان یافته است، بنابراین وی بر ضرورت ارائه تعریف جدیدی از تهدید تأکید نمود. از همه مهم‌تر آنکه برژینسکی مخالفت خود را با هرگونه «سلطه»^۲ ابراز داشت. مشابه چنین رویکردی را می‌توان در کتاب «بی‌قطبی» ریچارد هاس مورد توجه قرار داد. نامبرده بر این اعتقاد است که در فضای بی‌قطبی، ایالات متحده نمی‌تواند نقش کشور سلطه‌گر در سیاست بین‌الملل را ایفا نماید. بنابراین، بسیاری از گروه‌های مربوط به حلقه سوم ائتلاف‌گرایی در نظام جهانی وجود دارند که رهیافت آنان می‌تواند مطلوبیت‌های لازم را برای سیاست خارجی تعامل‌گرای ایران برای مقابله با نظام سلطه تقویت نماید.

(۴) براساس چنین رویکردی می‌توان تأکید داشت که سیاست خارجی تعامل‌گرای ضدنظام سلطه، ماهیت تقلیل‌گرا ندارد. هرگونه تقلیل‌گرایی در سیاست خارجی را می‌توان مانع تحقق ضرورت‌های امنیت ملی ایران دانست. به طور کلی، کشورهایی می‌توانند از مطلوبیت راهبردی برخوردار شوند که رهیافت‌های مطلوب و مناسب برای ائتلاف‌گرایی و تعامل‌گرایی در حوزه امنیتی و راهبردی را فراهم آورند. به عبارت دیگر، بهره‌گیری از نظریه‌های تقلیل‌گرا، زمینه‌های لازم را برای محدودسازی و انزوای کشورها فراهم می‌سازد.

(۵) ضرورت‌های تعامل‌گرایی ایجاب می‌کند که گروه‌های مختلف تعامل‌گرا در حوزه سیاست خارجی مورد شناسایی قرار گیرند. برخی از گروه‌ها دارای هدف‌های راهبردی با جمهوری اسلامی ایران خواهند بود. این گروه‌ها تمامی عرصه ائتلاف تلقی

1. Choice

2. Domination

نمی‌شوند. ضرورت‌های سیاست‌گذاری در حوزه امنیت ملی ایجاب می‌کند که مجموعه‌های متنوع‌تری در حوزه ائتلاف راهبردی در سیاست خارجی مورد توجه قرار گیرند.

(۶) برای محدودسازی و یا رویارویی با تهدیدهای بین‌المللی نمی‌توان تنها بر تعامل با یک گروه تأکید نمود. این امر نمی‌تواند مطلوبیت زیادی را در ارتباط با سیاست خارجی ایران برای مقابله‌گرایی با نظام سلطه فراهم آورد. ضرورت‌های مقابله با نظام سلطه ایجاب می‌کند تا عرصه ائتلاف‌گرایی گسترش بیشتری پیدا کند. به همین دلیل است که باید از نظریه‌ها و «رهیافت‌های موسع»^۱ در سیاست خارجی بهره گرفت. این امر به منزله گسترده‌سازی فضای ائتلاف در محیط راهبردی است.

(۷) اگر فرایندهای سیاست خارجی منجر به پراکنده‌سازی لایه دوم و سوم در حوزه تعامل‌گرایی و امنیت ملی ایران منجر شود، در آن صورت زمینه برای افزایش تهدیدهای امنیتی و راهبردی علیه ایران به وجود خواهد آمد. بنابراین، طبیعی است که براساس شاخص‌ها و ضرورت‌های این رویکرد، نمی‌توان از «رهیافت‌های مضیق»^۲ در روند امنیت‌سازی و سیاست خارجی بهره گرفت.

(۸) هر یک از این رهیافت‌ها، شکل خاصی از کنش سیاست خارجی را منعکس می‌سازد. رهبران سیاسی جمهوری اسلامی ایران همواره برای مقابله با نظام سلطه بر ضرورت تعامل و ائتلاف‌گرایی تأکید داشته‌اند. در حوزه سیاست بین‌الملل بسیاری از ائتلاف‌ها ماهیت تاکتیکی دارند. بنابراین بهره‌گیری از اقدام‌های تاکتیکی در سیاست خارجی می‌تواند زمینه‌های لازم برای ارتقای نقش راهبردی ایران در روند امنیت‌سازی در سیاست بین‌الملل را فراهم آورد.

1. Exclusive Approach

2. Inclusive Approach

منابع و مآخذ

۱. منابع فارسی

۱. احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، *سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی*، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. افتخاری، اصغر (۱۳۸۵)، *کالبدشکافی تهدید*، تهران، انتشارات دوره عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۳. رضایی، روح‌الله (۱۳۸۸)، *درک سیاست خارجی ایران، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره ۱.
۴. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۲)، *رویکرد ائتلاف در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۵. گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۸)، *سیاست خارجی آمریکا و رژیم شاه*، تهران، نشر نی.
۶. لوئیس، برنارد (۱۳۷۸)، *زبان سیاسی اسلام*، ترجمه غلامرضا بهروز لک، تهران، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۷. فارسون، سمیح و مهرداد مشایخی (۱۳۷۹)، *فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه معصومه خالقی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۸. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، *جهانی شدن و جهان سوم: روند جهانی شدن و موقعیت جوامع در حال توسعه در نظام بین‌الملل*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی - بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۹. متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)، *رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۰. مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴)، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی - بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۱. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸)، *فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران*، تهران، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
۱۲. هالستی، کی‌جی (۱۳۷۳)، *میانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه مسعود مستقیمی و بهرام طارم‌سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی - بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۳. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۴. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۴)، *چالش‌های هویت در آمریکا*، ترجمه محمودرضا گلشن‌پژوه و دیگران، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.

۲. منابع انگلیسی

1. Abrahamian, E (1993), "*Khomeinism: Essays on the Islamic Republic of Iran*", Berkeley, University of California Press.
2. Ajami, Fouad (Winter 1988-89), "Iran: the Impossible Revolution", *Foreign Affairs*, No. 2, Vol. 67.
3. Bender, Peter (Winter 2003), "America the New Roman Empire?" *Orbis*.
4. Deegan, H (1993), "*The Middle East and Problems of Democracy*", Buckingham, Open University Press.
5. Hass, Richard (May/June 2008), "The Age of Non Polarity", *Foreign Affairs*, No. 3. Vol. 8.
6. Little, Richard (1989), "Deconstructing the Balance of Power: Two Traditions of Thought", *Review of International Studies*, No. 2, Vol. 15.
7. Milani, Mohsen (1993), "The Evolution of the Iranian Policy", *British Journal of Middle Eastern Studies*, No. 1, Vol. 20.
8. Mozaffari, M (1993), "Changes in the Iranian Political system", *Political Studies*, No. 4, Vol. 16.
9. Polsby, Nelson W (1985), "*Community, Power and Political Theory*", New Haven, Yale University Press.
10. Saffari, S (1993), "The legitimation of the Clergy's Right to rule", *British journal of Middle Eastern Studies*, No. 1, Vol. 20.
11. Strange, Susan (1987), "The Persistent Myth of Lost Hegemony", *International Organization*, No. 4, Vol. 41.
12. Taylor, Charles (1992), "*Multiculturalism and the Politics of Recognition*", Princeton, Princeton University Press.
13. Walt, Stephen (1990), "*The Origin of Alliances*", New York, Cornell University Press.